**جلسه 37 خارج اصول استاد گنجی**

**دوشنبه 16 آبان 1401**

**ادامه بحث مجمل و مبین**

بحث در مجمل و مبین بود. عرض کردیم همانطور که مرحوم آخوند فرموده، مجمل و مبین وضع جدیدی ندارند. به همان معنای لغوی بر مصداقی از مصادیق اطلاق شده است. مجمل (یک جمله‌گی مثلاً)، جمله را هم که می‌گویند جمله چون یک مجموعه‌ای هست. مجمل را هم که می‌گویند مجمل چون مجموعه‌ای از احتمالات در آن جمع شده است. مبین را هم که می‌گویند مبین از بینونت ، بیان، با وضوح، انفصال چون که بقیه احتمالات ازش جدا شده است. ولو عندالعقلاء و لو در مقام عمل ظهورات هم مبینات هستند، لازم نیست نصوص باشند. ظواهر هم مبین هستند، چون به احتمال خلافش اعتنا نمی‌شود. اگر نگوییم که ظهورات اصلاً اطمینان‌آورند.

**نظر آخوند: مجمل و مبین صفت مراد استعمالی**

بعد مرحوم آخوند فرمود که این مجمل بودن و مبین بودن به لحاظ مراد استعمالی است. لفظی که غالبیت معنایی را دارد، ارائه می‌دهد آن معنا را. مرآة برای آن معناست مبین است. خب این مربوط به مراد استعمالی است دیگر. ارائه دادن، مرآة بودن برای مراد استعمالی است. اینکه در بعضی از کلمات آمده که آنچه که حجیت هم ندارد، مجمل است نه [درست نیست]، آنچه ظهور ندارد [مجمل است].

مخصص منفصل حجیت عام را از بین می‌برد، ولی عام را مجمل نمی‌کند، نه در مبینش و نه در خاص مبین، فقط حجیت را از بین می‌برد ظهور عام را در عموم کار ندارد. عام در عموم ظاهر است، مبین است، مخصص منفصلی که اجمال ندارد، آن مراد جدی را ضیق می‌کند. حجیت را ضیق می‌کند، کار به مراد استعمالی و ظهور عام ندارد. و در مخصص مجمل، در آنجایی که دوران امر است بین متباینین، آنجا هم باز ظهور عام را نمی‌شکند. اکرم العلماء ظاهر در عموم است. لاتکرم زیدا العالم مراد جدی را مجمل می‌کند، که اسمش را می‌گذارند اجمال حکمی. در حکم مجمل است، نمی‌توانیم به آن تمسک کنیم. به اکرم العلماء نمی‌توانیم تمسک کنیم نه در زید بن خالد و نه در زید بن بکر مثلاً. مخصص مجملِ مرددِ بین متباینین هم موجب اجمال عام نمی‌شود، الا حکماً. حقیقتاً اجمالی در کار نیست.

به ذهن می‌زند که فرمایش مرحوم آخوند درست باشد. مجمل و مبین معنای اصطلاحی دارد. ولی از موارد استعمال همینطور کشف می‌کنیم که مجمل و مبین بودن به لحاظ مراد استعمالی است نه به لحاظ مراد جدی.

**مصادیق قطعی و مشکوک مجمل و مبین**

امر دیگری که مرحوم آخوند به آن اشاره کرده این است که مجمل و مبین یک افرادی دارد که اختلافی در آنها نیست. نصوص مبین هستند، ظواهر، آنها که در ظاهر بودنش اختلاف نیست، مبین هستند. یک مواردی هم مجمل داریم که همه قبول دارند. متشابهات مثلاً اینها مجمل هستند. یک مواردی هم محل اختلاف است که آیا مجمل هستند یا مبین. محل اختلاف واقع شده‌اند و خودشان مشتبه هستند، بعضی ادعای اجمال می‌کنند و بعضی ادعای ظهور می‌کنند. این در فقه محل ابتلا است. یک روایت است که یک فقیه می‌گوید ظهور دارد، و یک فقیه دیگر چند احتمال مطرح می‌کند و مجملش می‌کند. این یک هنر است، اینکه بتواند مجملش کند یک هنر است.

**بحث از مصادیق مجمل و مبین می‌تواند بحث اصولی باشد؟**

تا به حال که بحث می‌کردیم موضوع‌شناسی بود. طبیعی است در هر مسئله‌ای باید موضوعش را بشناسیم. اینجا آمدیم بحث می‌کنیم در مصادیق مجمل و مبین. آیا این بحث بحثی اصولی است یا ربطی به اصول ندارد؟ اینکه فلان لفظ مجمل است، فلان لفظ مبین است. آیا این بحث اصولی است یا مربوط به اهل لغت است که بگویند مجمل است یا مبین است. ربطی به علم اصول ندارد. علم اصول قواعد و عناصر سیّاله، مشترکه، قاعده‌هایی که برای ابواب کثیره فقه مفید است را بحث می‌کنند. حتی بعضی می‌گویند قاعده طهارت خارج از علم اصول است چون مخصوص باب طهارت است. قاعده حل خارج از علم اصول است چون مختص به حل و حرمت است. علم اصول از قواعدی بحث می‌کند که مشترک است. نمی‌گوییم در همه ابواب ولی در ابواب کثیره‌ای جریان و کاربرد دارد. الامر ظاهر فی الوجوب ام لا. این مسئله اصولی است. در کتاب طهارت هست، در کتاب صلاة هست و هکذا و هکذا. خبر واحد حجة ام لا، این عنصر مشترک است.

بعضی‌ها در ذهنشان آمده که بحث از مصادیق مجمل و مبین یک بحث لغوی است. اینکه عین مشترک است یا نه، چند تا معنا دارد بحث لغوی است دیگر. عنصر مشترک نیست. شاید مرحوم آسید محمد باقر جزو این کسانی بوده که دیده اینها بحثهای اصولی نیست، آمده یک بحث اصولی مطرح کرده گفته این اصولی است: «رفع الاجمال». آیا ما می‌توانیم با خطابی مبیّن رفع اجمال بکنیم از خطابی مجمل؟ گفته این بحث اصولی است. کأن می‌خواهد بگوید مجمل و مبین بحث اصولی‌اش این است که بحث بکنیم رفع اجمال بخطاب آخر میسر است یا میسر نیست. و آمده چند صفحه بحث کرده در رفع اجمال. همان مثال معروفی که کرّ ششصد رطل است، می‌گوید مجمل است: رطل عراقی، رطل مدنی مجمل است. آیا می‌شود رفع اجمال کرد به روایاتی که می‌گوید کرّ هزار و دویست رطل عراقی است. مبیّن است. اینها را مطرح کرده است. این عنصر مشترک است دیگر. میشود رفع اجمال بکنیم از خطابی به خطابی یا نه. آن وقت مفصل بحث کرده است، برخی جاها قبول کرده و برخی جاها قبول نکرده است.

**نظر استاد: بحث از برخی مصادیق بحث اصولی است**

و لکن در ذهن ما این است که نه بحث اصولی منحصر به این نیست. بله این هم اصولی است. اصولی‌ای است که اصلاً بحث نکردند علما. علمای علم اصول برایش فصلی منعقد نکرده‌اند. اما برای مصادیق مجمل چرا، اشارتاً. به مصادیق مجمل اشاره کردند. در ذهن ما این است که بحث از مصادیق مجمل فی الجمله اصولی است.

مصادیق مجمل دو قسم هستند. برخی معنای اِفرادی دارند، «سعید» معنایش چیست؟ مجمل است. این کار اصولی نیست. این عنصر مشترک نیست. یک کلمه‌است که مربوط به اهل لغت می‌شود، مربوط به استظهار عرفی می‌شود که فقیه بما هو عرب، ارتکاز عربیش چه می‌فهمد. اینها بحث اصولی ندارد. در مفردات ما بحث اصولی نداریم، چون عنصر مشترک نیست. هر فردی برای خودش مفید است، برای باب‌های دیگر نیست.

اما یک اجمالی هم داریم بحسب هیئت ترکیبیه. مثل استثای متعقّب جمل. استثنای متعقب جمل نسبت به اخیره قدر متیقن است، اما نسبت به قبلش که آیا مجمل است یا مبین است بحث اصولی است. در اصول هم مطرح شده است اصلا. این سیّاله است، در هر جای فقه شما استثنای متعقب جمل پیدا کنید، این بحث مطرح است که آیا ماعدای اخیره ظهورش به حال خودش باقی می‌ماند یا نمی‌ماند.

یا مثلاً امر در مقام توهم حذر آیا مجمل است یا مبین است؟ این بحث اصولی است. در اصول هم بحث شده است اصلاً. یا نسبت دادن تکلیف به اعیان: حرم علیکم المیتة، این مجمل است یا مبین است. اینها بحثهای اصولی دارد، قاعده کلی است. اذا اسند الحکم الی عینٍ من الاعیان جمله ترکیبیه، هل هو مجمل ام مبین. اینها محل اختلاف است. بحثشان هم اصولی است. عنصر مشترک است.

خوب بود که در مجمل و مبین هم برخی هیئات ترکیبیه‌ای که مشکل دارند ازشان بحث میشد. مثل مطلق و مقید که از اسم جنس بحث کرده‌اند (عنصر مشترک بود) که مطلق است یا نه. موضوع له آن چه است؟ بحث کرده‌اند. نکره در سیاق نفی را بحث کرده‌اند. اینجا هم جا داشت که از بعضی هیئات که عنصر مشترک هستند بحث بکنند و لعلّ اینکه علما بحث نکرده‌اند چون باب بحث مسدود است. نمی‌شود اثبات بکنیم این مجمل است یا مبین است. ظهور، اجمال، مبین بودن امر وجدانی است، برهان بردار نیست. چون امر وجدانی است فقط همینطور اشاره کرده است مرحوم آخوند که در خطابات شریعت، آیات، روایات ما هیئاتی داریم که محل اختلاف است، برخی می‌گویند مجمل است و برخی می‌گویند مبین است. دیگر ادامه نداده است حق با کدامشان است، شاید نکته‌اش همین است. حاصل الکلام مجمل و مبین بحث اصولی دارد.

این که مرحوم آسید محمد باقر برای اینکه مجمل و مبین بحث اصولی بشود، رفته سراغ رفع اجمال، این هم اصولی است، ولی نیاز به آن نداریم. برای اصولی شدن بحث مجمل و مبین همین مقدار کافی است که ما در مجمل و مبین هم یک هیئاتی داریم، جمَلی داریم که محل خلاف است. باید بحث بشود که آیا مجمل هستند یا مبین. و آنها عنصر مشترک هستند در فقه مفید هستند. استثنای متعقب را بحث کرده‌اند در جای خودش، امر در مقام توهم حذر را هم بحث کرده‌اند. بمثل حرمت علیکم المیته و لاصلاة الا بطهور اشاره کرده‌اند.

**نسبت حکم به اعیان: مجمل یا مبین؟**

حالا ما این را می‌خواهیم بحث کنیم که آیا مثل حرمت علیکم المیته، اذا اسند الحکم الی الذات آیا این مجمل است یا مجمل نیست. این بحث اصولی است. اجمال دارد یا ندارد. خیلی محل ابتلا است در آیات و روایات. حرمت علیکم المیته، حرمت علیکم امّهاتکم، خیلی جاها در آیات و روایات حکم به اعیان تعلق گرفته است. اینجا مراد استعمالیش مجمل است. حرمت یعنی چه بعضی ادعا کرده‌اند که حرمت علیکم المیته که معنا ندارد. میته عین است. عین که قابل انزجار نیست. حرمت علیکم المیته چه را می‌خواهد به ما برساند؟ می‌گوید مجمل است. حرمت علیکم المیته یعنی چه؟ مگر میته حرام بردار است؟ گفته این مجمل است.

بعضی‌ها گفته‌اند این ظهور انصرافی دارد بمایناسب. اگر از مأکولات است، ظهور دارد در آنی که مناسب اکل است. حرمت علیکم المیته یعنی حرام است بر شما اکل میته. اگر گفتند حرم علی الرجال الذهب و الفضه یعنی لبسش. ذهب و فضه مناسبتش با لبس است. و هکذا گفته‌اند اینها اجمالی ندارند، اینها منصرف هستند. ظهور انصرافی دارند در تعلق حکم بأظهر افعالی که مناسب آن عین هستند.

بعضی‌ها هم گفته‌اند این ظهور انصرافیش به کلّ فعلٍ است. المقدر کاالمذکور. چون متعلق حذف شده است، حذف متعلق دلیل بر عموم است. حرمت علیکم المیته یعنی هر فعلی که مربوط به میته میشود: بیعش، شراءش، خوردنش، پوشیدنش. بعضی هم اینطور گفته‌اند.

یکی از مواردی که محل خلاف واقع شده است که آیا مجمل است یا مبین، آنجایی است که حکم تعلق بگیرد بعین من الاعیان. گفته‌اند اینکه معنا ندارد، پس مراد چیست اختلاف است. یکی می‌گوید مجمل است، ما اصلاً نمی‌فهمیم حرمت علکیم المیته یعنی چه؟ یکی می‌گوید می‌فهمیم فعل مناسب را، یکی می‌گوید می‌فهمیم همه افعالی که به آن ربط دارد.

**نظر استاد: اسناد حکم به اعیان مبین است**

و لکن در ذهن ما این است که اگر حکم اسناد داده شد به عینی من الاعیان هیچ گونه اجمالی ندارد، هیچ گونه تقدیری ندارد. این مبین است. خودش مبین است. همین معنای مطابقیش، همین مدلول وضعیش مبین است، انصرافی در کار نیست. حرام است بر شما میته، واضح است: میته حرام است. اینکه گفته‌اند اسناد حکم به اعیان، به ذوات معنا ندارد چون حکم برای باعثیت و زاجریت است. عین قابل بعث و زجر نیست. فعل است که قابل بعث و زجر است، گفتیم نه. اسناد حکم به عین عرفیت دارد. منتها به داعی ابتعاد از آن عین یا ارتباط به آن عین.

اگر انظار مبارکات باشد مرحوم آخوند و دیگران در لاتنقض الیقین بالشک یک گیری داشتند، می‌گفتند لاتنقض را چگونه می‌گوید لاتنقض الیقین. یقین که خودش منتقَض شده است دیگر. با شک یقین متنقض شد. چرا می‌گوید لاتنقض الیقین. چه معنایی دارد؟ آنجا گفتند معنای نقض نکن یقین را این کنایه است از اینکه آثار متیقن را بار کن. آثار متیقن را بار کن یعنی کأن یقین را نقض نکرده‌ای.

ما مشابه آن حرف را اینجا آوردیم، گفتیم حرمت علیکم المیته (حرام است بر شما میته) یعنی شما از میته محروم هستید، محرومیت به چه است؟ به این است که انت فی جانب، و میته فی جانب. این همان معنایی را می‌رساند که بگوید اجتنب عن المیته.

برای تحریم اشیا دو راه هست. یکی اینکه حکم را رو فعل بیاورد و بگوید سیگار نکش. آن «ن» را روی «کش» آورده است، فعل است. یکی هم اینکه بگوید سیگار بر تو حرام است. سیگار حرام است، عرفیت دارد. اسناد احکام به اعیان به غرض اینکه انسان از آن عین فاصله بگیرد، به هر نحوی از انحای فاصله، امری عرفی است. ما هیچ عنایتی، تسامحی احساس نمی‌کنیم اگر یکی گفت شراب حرام است. در «شراب حرام است» ما هیچ عنایت و تسامحی احساس نمی‌کنیم. نه اینکه شربش حرام است این طلبه‌ای هست. حرّم علیکم المیته، و دم و خنزیر خود اینها حرام است. حرمت امری اعتبار است. امر اعتباری بید المعتبر است با یک شرط، که عقلایی‌پسند باشد، نخندند، مستهجن نباشد. حرمت را اعتبار می‌کند برای کلب، می‌گوید سگ حرام است. عیب ندارد.

**پاسخ به سؤال:** حرام است دم، یعنی تو از دم محرومی. انت فی جانب و الدم فی جانب. اگر گفت سیگار حرام است این تسامح است؟ عنایت است؟ وقتی می‌گوید سیگار حرام است می‌فهمد کشیدنش حرام است و مجاز است که می‌گوید سیگار حرام است؟ یا اینکه نه سیگار حرام است؟ حرام دو جور است. حرام را گاهی روی فعل می‌آورند و گاهی روی ذات. هر دو عرفی است.

**پاسخ به سؤال:** عرض می‌کنم یک خرده صبر کنید.

می‌خواهم این را عرض کنم که برای تحریم شیء نیازی نیست حرمت را روی فعل مرتبط با آن شیء بیاوریم. برای حرام کردن، برای اینکه انسان‌ها فاصله بگیرند از یک ذاتی دو تا راه است. حرام کنیم فعل مربوط به آن ذات را. بگوییم لاتشرب الخمر. شرب خمر را بگوییم حرام است، و یک راهش هم این است که بگوییم خودش حرام است. هر دو عقلائیت دارد. هر دو عرفیت دارد. حرام است میته مثل این است که بگوید لاتأکل المیته. همانطور که اگر بگوید لا تأکل المیته تسامحی نیست، حرمت را روی اکل برده، همه می‌گویند. حرام است میته هم همان معنا را می‌رساند.

این را میخواهم بگویم، اصرار ما بر این است که اسناد حرمت به اعیان، کلام را مجمل نمی‌کند تا بعد برویم یک فکری بکنیم که یک چیزی در تقدیر است، بعد بگوییم آن مقدر چیست؟ آن مقدر آیا همه افعال است یا فعل مناسب است. ما می‌گوییم نیازی به تقدیر ندارد. این را سابقا هم گفتیم رفقا دنبال بکنند ببینم کس دیگری گفته این حرف را که اسناد حرمت به اعیان اصلاً مشکلی ندارد. امر عرفی است.

**پاسخ به سؤال:** حالا معناش چه است این یک بحث دیگری است، کنایه از چه است بحث دیگری است. آن غرض نهایی است. ما الان اصرارمان این است که وقتی یک آیه را می‌خوانیم حرمت علیکم المیته اینطور به ذهنمان نمی‌آید که مجمل است، چه می‌خواهد بگوید این آیه قرآن. نه مجمل نیست، مبین است.

**پاسخ به سؤال:** حال باز می‌گویم آن بحث بعدی است. اینکه کنایه از چه معنایی است، به غرض چه معنایی است، بحث بعدی است. فعلا همین مقدار، مدلول استعمالی. وقتی می‌گوید حرمت علیکم المیته اینطور نیست که هیچ چیز به ذهن ما نیاید. آنچه به ذهن ما می‌آید این است که حرام است میته. اینطور نیست که این به ذهن ما بیاید که «حرام است خوردن میته» نه این هم به ذهن ما نمی‌آید. میته حرام است. می‌گوید سیگار را بر تو حرام کردم. سیگار را حرام کرده است، عیبی ندارد.

**پاسخ به سؤال:** آن چون معنا ندارد دیگر. ولی در لاتنقض الیقین بالشک با اینکه معنا ندارد، می‌گویند بلاغت دارد. خوب است، به این نحو که مراد جدی بودن معنا ندارد، ولی مراد استعمالی بودن معنا دارد. حرام است بر شما میته هیچ اجمالی ندارد. به چه غرضی می‌گوید حرام کرده است میته را؟ بله در آنجا می‌گوییم به غرض زجر از افعالی که مناسب است. همان افعال مناسبی که آنها می‌گفتند مقدر است، ما می‌گوییم مقدر نیست. حرمت به میته اسناد داده شده است ولی کنایه از آن است. اگر گفت حرمت علیکم امهاتکم مادرانتان را بر شما حرام کرده است، این به غرض این است که تزویج آنها را حرام کرده است. مدلول استعمالیش مشکل ندارد. انما الکلام در آن مراد و مقصود جدی است که این استعمال به چه لحاظی است؟ به لحاظ همه یا به لحاظ آن آثار و افعالی که اظهر افعال مناسب است؟

ما می‌گوییم که (از این مقدار هم بیشتر نمی‌توانیم بگوییم) این لسان کنایه و ابراز است، در مأکولات ابراز حرمت اکل است؛ در ملبوسات ابراز حرمت لبس است. در منکوحات ابراز حرمت نکاح است و امثال ذلک کنایه از آن است.

حاصل الکلام اگر حکم اسناد داده شد به ذاتی، مراد استعمالیش هیچ اجمالی ندارد، ما بالوجدان این آیات را که می‌خوانیم احساس نمی‌کنیم که این آیات مجمل است. مثل بعض آیاتی که "الف لام میم را" که هیچ معنایی به ذهنمان نمی‌آید مجمل است. ولی حرمت علکیم امهاتکم معنای واضح به ذهنمان می‌آید دیگر. همین مثال‌های مادرهایتان حرام است، سیگار حرام است، شراب حرام است. ما معنای صافی به ذهنمان می‌آید. مرآتیتشان تمام است. هیچ اجمالی در مراد استعمالی نیست. اگر تردیدی باشد، اجمالی باشد در آن مَکنی عنه است. در آنچه غرض در آن است، میباشد.

**پاسخ به سؤال:** چرا این ثمر دارد. این حرمت علیکم امهاتکم یک مثال است برای این قاعده کلیه. این قاعده کلیه اصولیه عنصر مشترک است در همه جا.

**جملات مشتمل بر لای نفی جنس: مجمل یا مبین**

و هکذا در جایی که لای نفی جنس را در جمله به کار گرفته باشد. لاصلاة الا بطهور، برخی ادعا کرده‌اند این هم مجمل است. لاصلاة الا بطهور معنا ندارد. لاصلاة الا بطهور یعنی نماز نیست. معنا ندارد اصلا. لاصلاة الا بطهور یعنی لاصلاة صحیحه الا بطهور، لاصلاة کامله مثلا الا بطهور که یختلف باختلاف موارد و قرائن.

**نظر استاد: مبین بودن جملات مشتمل بر لای نفی جنس**

ما در ذهنمان این است که جملی که مشتمل بر نفی جنس است آنها هم اجمال ندارند. ظاهر نفی جنس این است که در وعاء تشریع این تشریع نشده است. اگر گفتند لاصلاة الا بطهور یعنی نماز بدون طهارت در وعاء تشریع، در صفحه تشریع جعل نشده است. مشابهش در حدیث رفع گفته‌اند. رفع مالایعلمون کجا رفع شده است. می‌گویند در صفحه تشریع. می‌گوید در آن دیوان قانون من رفع شده است مالایعلم، رفع شده است نسیان و هکذا و هکذا. در صفحه تشریع. لاصلاة هم یعنی مشروعیت ندارد، لاصلاة الا بطهور.

**پاسخ به سؤال:** ظاهرش اینست. شارعی که بما شارع می‌گوید لاصلاة خبر از صفحه تشریع می‌دهد. لاصلاة الا بفاتحة الکتاب یعنی در صفحه تشریع هم نماز بدون فاتحة الکتاب تشریع نشده است. اگر جایی هم می‌بینی خلاف این است مانند لاصلاة لجار المسجد الا فی المسجد آن به قرینه است. آن شدت و مبالغه است، وگرنه ظهور اولیه نفی جنس، نفی تشریع است. تشریع نشده است. هیچ اجمالی ندارد لاصلاة الابطهور. تا الان هم که شما می‌خواندید لاصلاة الا بطهور، لاصلاة الا بفاتحة الکتاب، لارهبانیة فی الاسلام، و هکذا. پیدا کنید خیلی شبیه این جمله از پیغمبر زیاد صادر شده است به عنوان قانون شریعت. ظاهرش نفی حقیقت است در عالم تشریع. هیچگونه اجمالی ندارد که مردد باشد لاصلاة یعنی مردد باشد لاصلاة صحیحه را می‌خواهد برساند یا لاصلاة کامله؟ نه می‌خواهد این را بگوید که حقیقت صلاة بدون طهارت در صفحه تشریع نیست.

**پاسخ به سؤال:** می‌گوید معنایش این است از اول، نه اینکه رفع اجمال کرده است. لاصلاة الابطهور از اول اجمال ندارد. یک مثالش هم همین است. یعنی در صفحه تشریع حکم ضرری جعل نشده است. کنایه است. وقتی می‌گویند لاضرر ولاضرار فی الاسلام شما گیر نمی‌کنید معنایش چه است. تحلیلش که می‌کنید این است که درصفحه تشریع چنین چیزی وجود ندارد. مراد استعمالی اجمال ندارد. این مثل آیه شریفه که "ان الله علی العرش اصطفی"، اینجا را می‌خوانی نمی‌فهمی یعنی چی، ولی اینجا را که می‌خوانی می‌فهمی یعنی چی. آن مجمل است و این مبین.

**پاسخ به سؤال:** وقتی لفظ مجمل را میشنوی در ذهنت یک معنایی منقّح نمی‌شود. معنای مجمل این شد، مراد استعمالی. ارائه ندارد، مرآتیت ندارد، مجمل یک معنایی را در ذهن شما ایجاد نمی‌کند. می‌گوید رأیت عیناً. می‌گویی چه می‌گوید این. اجازه نمی‌دهد یک معنایی در ذهنت وارد بشود. مبین این است که معنا در ذهنت وارد بشود. لاضرر ولاضرار فی الاسلام، لارهبانیة فی الاسلام. اصلاً اجمالی ندارد. فهمیدیم رهبانیتی در اسلام نیست دیگر.

همین را بهش فکر کنید، مقایسه کنید که آیااین جمل را با جمل مجمله که میشنوید آیا فرق دارد یا ندارد. اگر فرق داشت، قائلین به اجمال امثال لاصلاة بطهور را باید حرفشان را قبول نکنید. خب هذا تمام الکلام در بعضی از مصادیق مجمل که بحث اصولی دارد که نمی‌دانم چون آخر بحث الفاظ بوده دنبال نکردند و بحث نکردند! انشالله فردا.